

حافظ و سعدی، دو آفتاب در یک سرزمین

منصور رستگارفسای

کس در نیامده است بدین خوبی، از دری دیگر نیاورد چو تو فرزند مادری
خورشید اگر تو روی نپوشی، فرو رود گوید: دو آفتاب نباشد به کشوری
(سعدی)

ملک الکلام و افصح المتکلمین، سعدی شیرازی (۶۰۶ تا ۶۹۰) که او را بزرگ‌ترین سخن‌سرای ایران پس از فردوسی دانسته‌اند و لسان‌الغیب، شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی (۷۲۷ - ۷۹۲ هـ.ق.) که او را برای ایرانیان، آن روی سکه فردوسی شناخته‌اند، دو شاعر بزرگ ایران و جهانند که در شعر فارسی عصر خویش و همه‌دوران‌ها، تأثیری همیشگی، پایدار و همه‌جانبه داشته‌اند و لطف و ذوق ایرانی و معنای شعر ناب فارسی و وسعت نفوذ شعر را در جامعه و پیوند شعر و زندگی را در سخن خورشیدی خود، جاودانه، به تماشای گذاشته‌اند و بی‌آن که بخواهیم فضل تقدم و راهگشایی دوران ساز سعدی را فراموش کنیم، در این مقاله برآنیم که سعدی و حافظ را در همانندی‌ها و تفاوت‌های

دورانی، شیوه‌های هنری و فکری آنان، بهتر بشناسیم و حضور این دو آفتاب را در کشور سخن، به وصف بنشینیم.

سعدی نخستین شاعر بزرگ فارس است. پیش از او هیچ شاعر بزرگ دیگری را در این خطه سراغ نداریم و می‌توان او را بنیان‌گذار شعر جهان شمول فارسی، در فارس دانست که سخن روشن و شیوه بی‌همتای شاعری، همه دل‌آشنایی و فصاحت و بلاغت او، آن چنان در معاصران وی تأثیر می‌گذارد که از میان دست‌پروردگان سخن او، در فاصله‌ای کمتر از یک قرن شخصیتی چون حافظ سر برمی‌آورد و تا آستان قدسی استاد خویش سر بر می‌کشد، آن چنان که در آسمان سخن فارس، دو خورشید درخشان جاودانه جلوه‌می‌کنند که به قول سعدی:

خورشید، اگر تو روی نپوشی فرو رود گوید دو آفتاب نباشد به کشوری
و از آن پس، تأثیر مشترک این دو شاعر، نه تنها تمام قلمروهای زبان و ادب فارسی را در تحت سیطره خود قرار می‌دهد، که تربیت نسل شاعران را به ویژه در فارس بر عهده می‌گیرد. تأثیر شگفت‌انگیز این دو شاعر به ویژه بر جریان فرهنگی و ادبی فارس به حدی سازنده و مثبت است که سنت ادبی و شاعرانه دیرین خراسان و ماوراءالنهر و ری را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد و به شعر و ادب فارسی که چهار قرن در سکوت و فراموشی به سر برده بود، آن چنان سر زندگی و پویایی و نفوذی را ارزانی می‌دارد که گویی فارس بیش از هزار سال، پیش‌گامی و تجربه و خلاقیت را در عرصه شاعری میهن ما بر عهده داشته است. بدین ترتیب سعدی، مربی تمام شاعران پارس و فارسی‌گویان پس از خود به شمار می‌آید و نهال شعر و سخن در این دیار می‌کارد و می‌پرورد که با تربیت شاگردانی چون حافظ و پیروان وی به ثمر می‌نشیند و شگفتا که نفوذ و حکمرانی سعدی، تنها در قلمرو شعر نیز نیست، کار سعدی در گلستان بزرگ‌ترین حادثه‌ای است که در تاریخ تحول نثر فارسی اتفاق می‌افتد و سبب می‌شود که نثر بی‌اعتبار و بی‌اهمیت فارسی، به یمن لفظ و معنای نوظهور و بدیع سعدی، به مقامی شامخ که حتی گاهی فراتر

از شعر است، دست یابد. اهمیت نوآفرینی‌های سعدی در این زمینه به حدی است که نثر فارسی را از روایت حکایات حیوانات و تاریخ و نامه‌های اداری شاهانه و درباری بیرون می‌آورد و به آیینة التهابات زندگی و حیات زنده و شاداب انسان ایرانی تبدیل می‌کند و آن را همدوش و همپای شعر، به خانه مردم می‌کشاند و به دوران غربت نثر پایان می‌دهد و از آن پس گلستان سعدی در کنار شاهنامه می‌نشیند و اولین کتاب نثر فارسی شیرین و همه پسندی می‌شود که در مدرسه‌ها و مکتب‌ها تعلیم داده می‌شود و فکر و محتوا و شیوه بیان و سبک نویسندگی آن، معیار کمال نویسندگی و اندیشه‌ورزی انسان ایرانی تلقی می‌گردد. مکتب سعدی در نثرنویسی سبب می‌شود که تلقی جامعه از نثر دگرگون شود و تا دیرزمانی مقلدان گلستان، نثر فارسی را از حیث لفظ و محتوا در تجربه‌های سازنده و خلاق، غنی و خوش آهنگ و گوش نواز سازند و نظام آن را تا حد شعر منثور بالا برند. نثر سعدی، توازن و تعادل، اندیشه و قالب سخن، موسیقی لفظ و غنای معنا را به اوج می‌رساند و گلستان نقطه اوج نثر فارسی و بازیابی رونق و اعتبار آن می‌گردد.

اهمیت دیگر سعدی در قلمرو زبان و ادبیات فارسی، در آن است که به کمک زبان سهل و ممتنع و نوآریشی و نوآوری‌هایی که در لفظ اندک و معنی بسیار دارد سبب می‌شود که گنجینه‌ای از جملات و عبارات حکیمانه و معرفت‌آموز، وارد قلمرو زبان و ضرب‌المثل‌ها و نثر ایجازی فارسی شود، آن چنان که اگر به کتبی چون امثال و حکم مرحوم دهخدا مراجعه کنیم، می‌بینیم که بسیاری از ضرب‌المثل‌ها و امثال و حکم خوب فارسی بر آمده از گلستان یا بوستان یا غزل‌های سعدی است. به عنوان مثال فقط در صفحه ۳۶۰ امثال و حکم این سه نمونه از سعدی آمده است:

- باری چو عسل نمی‌دهی نیش مزین

- بازار چندان که آگنده‌تر، تهی دست را دل پراگنده‌تر

زشت باشد و دبیقی و دیبابر عروسی که هست زیبا

و بدین‌سان، ذهن چالاک و پرخلاقیت سعدی، صدها حکایت و هزاران جمله دلنشین را به گنجینه داستانی و زبانی ما، افزوده است و این توفیق را هیچ‌یک از شاعران و نویسندگان به دست نیاورده‌اند، به علاوه قبل از سعدی و پس از وی اگرچه حق‌ستایان و اندیشه‌ورزان بسیاری در شعر و نثر فارسی، دم از حق‌طلبی و هدایت‌فکری جامعه زده‌اند و برخی نیز تا حدی موفق بوده‌اند، اما سعدی بی‌آن که داعیه‌ای عرفانی یا اخلاقی یا حتی عقیدتی داشته باشد، کرامت انسانی را جاودانه برمی‌کشد، حق‌ستایی می‌کند و به قول خودش سخن وی همیشه حق ستایانه است:

نه هرکس حق تواند گفت گستاخ سخن ملکی است سعدی را مسلم
طنز، هزل و حتی هجو سعدی، بی‌آن که شخصی و فردی و تابع منافع خاص وی باشد، وقف همین اندیشه حق‌ستایانه و آزادی عمل فکری و کرامت خاص سعدی است و راهی که او در مدیحه سرایی نوآورانه خویش می‌گشاید، حتی پس از وی نیز، از ظرفیت توان و عمل همه شاعران تا قبل از دوره بیداری بسیار فراتر است:

به نوبتند ملوک اندر این سپنج سرای کنون که نوبت توست ای ملک به عدل گرای
چه مایه بر سر این ملک سروران بودند چو دور عمر به سر شد درآمدند از پای
به عاقبت خبر آمد که: مُرد ظالم و ماند به سیم سوختگان، ز رنگار کرده سرای
بُخور مجلسش از ناله‌های دودآمیز عقیق زیورش از دیده‌های خون‌پالای
نیاز باید و طاعت نه شوکت و ناموس بلند بانگ چه سود و میان تهی چو درای
سعدی و حافظ هر دو شیرازی، مسلمان، شاعر، عارف پیشه یا دوستدار اهل عرفان و غزل‌سرا هستند و هر دو در روزگاری طوفانی و پرحادثه زندگی می‌کنند با این تفاوت که یکی در قلب بحران گرفتار آمده است و دیگری ابتلیات و نتایج وخیم بحران را با گوشت و پوست خویش حس کرده است. هر دو شاعر، نوآور، صاحب سبک و از جاودانان قلمرو شعر هستند و قرن‌ها بر جان و دل دوستداران شعر و ادب فارسی حکم‌رانده‌اند و غزل در دست این دو، شعر و زیبایی‌های زندگی و احساس لطیف انسانی

را معنی کرده است و سخن آنان، عمق و زیان و احساس و آرزومندی‌های مردم ایران را بیان داشته است. این دو شاعر، در زندگی خود به اوج شهرت و افتخار رسیده‌اند آن چنان که به قول سعدی:

هفت کشور نمی‌کنند امروز بی‌مقالات سعدی انجمنی

منم امروز و تو انگشت‌نمای زن و مرد من به شیرین سخنی و تو به خوبی مشهور و حافظ در وصف شهرت خویش می‌سراید:

شکرشکن شوند همه طوطیان هند زاین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

عراق و پارس گرفتی به شعر خود حافظ بیا که نوبت تبریز و وقت بغداد است هر دو، شهر خویش شیراز را، عاشقانه دوست دارند و مبین روحيات، رفتار، عواطف و احساسات مردم این دیارند. سعدی که فراق شیراز را سال‌ها احساس کرده است، ستایش نامه‌هایی شورانگیز از شیراز دارد و باز آمدن به شیراز را دست یافتن به آب حیات می‌شناسد:

وہ کہ چون تشنه دیدار عزیزان می‌بود گویا آب حیاتش به جگر باز آمد

خاک شیراز همیشه گل خوشبوی دهد لاجرم بلبل خوشگوی دگر باز آمد

پای دیوانگی‌اش برد و سرشوق آورد منزلت بین که به پا رفت و به سرباز آمد

میلش از شام به شیراز به خسرو مانست که ز اندیشه شیرین به شکر باز آمد...

و حافظ که عمری شیرازگیر و به قول خودش اهل سلامت و حضر بوده است، می‌گوید:

نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر نسیم باد مصلی و آب رکن‌آباد

بده ساقی می‌باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکن‌آباد و گلگشت مصلی را

حافظ شیراز را به دل‌انگیزترین شعری می‌ستاید:

خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش خداوندانگه‌دار از زوالش

به شیراز آی و فیض روح قدسی بجوی از مردم صاحب کمالش
 که نام قند مصری برد آن جا که شیرینان ندارند انفعالش
 هر دو از دست ترکان شیرازی در عذابند:
 ز دست ترک خطایی کسی جفا چندان نمی برد که من از دست ترک شیرازی
 (سعدی)

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
 (حافظ)

هر دو، از فقر و تهی دستی خویش و وضع وقف در شیراز می نالند:

حدیث وقف به جایی رسید در شیراز که نیست جز سلس البول را در او ادرار
 فقیه گرسنه، تحصیل چون تواند کرد مگر به روز گدایی کند به شب تکرار!!
 (سعدی)

بیا که خرقة من گرچه رهن میکده هاست ز مال وقف نبینی به نام من درمی
 (سعدی)
 فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد که می حرام ولی به ز مال اوقاف است
 (حافظ)

با آن که هر دو، عربی دان و ملمّع سازند، ولی هیچیک لهجه شیرین شیرازی خود را
 از یاد نمی برد و هرکدام را اشعاری به لهجه شیرازی است و هردو را مثلثاتی است که
 فارسی گویی و عربی دانی و لهجه شیرازی آنان را در یک جا گرد آورده است. هر دو
 شاعر، طبیعت، مردم و در و دیوار شهر خویش را دوست دارند و برخی از اشعار آنان در
 این مورد، بهترین نمونه شهر آشوب های ایرانی است، تا آن جا که سعدی آب شهر خویش
 را درمان درد فراق می شناسد:

غریبی که رنج آردش دهر پیش به دارو دهند آبش از شهر خویش

این دو شاعر غنایی، غزل را دستمایه بیان عاطفی و احساس و اندیشه خویش ساخته‌اند و شگفتا که غزل‌هر دو اوج غزل سرایی و ادب غنایی ایران است و عشق و شور و مستی، درونمایه اصلی این غزلیات و ره‌آورد ذوق انگیز ذهن زیبایی ساز و موسیقی‌پرداز این دو سخن‌گوی بهشتی خوست.

هر دو درگیر مسایل عاطفی و اجتماعی عصر خویشند، اما سعدی مجال بیشتری دارد تا حوزه اجتماعیات را از شعرش جدا کند و به امثال این امور در نثر خویش بپردازد، ولی حافظ که فقط شاعر است و از نویسندگی سعدی بهره‌ور نیست، در شعر خویش اجتماعیات و مسایل فرهنگی و رفتاری جامعه عصر خویش را هم به تصویر می‌کشد و در نتیجه بر وسعت کاربردی شعر شورانگیز خود می‌افزاید. هر دو شاعر به محبوبیتی خاص در جامعه دست می‌یابند که اگر چه برآمده از شأن شاعری ایشان است، اما به هر حال مقامی دیگر به آنان می‌بخشد که همیشه به موازات شاعری، سعدی را به معلم بزرگ انسان تبدیل می‌سازد و حافظ را به لسان غیب متّصف می‌کند، ولی این اقبال عمومی به هنر دو شاعر و اعتبار اجتماعی و فرهنگی فراگیر و ابدی آنان، علاوه بر این که برآمده از شرایط تاریخی و اجتماعی عصر آنان است که به واکنش سنجیده و بسیار متناسب این شاعران در برابر بحران‌ها و مسایل اجتماعی و سیاسی و فرهنگی دوران زندگی آنان نیز مربوط می‌شود و این دو را به وجدان بیدار و هوشیار عصر بحران و بی‌ثباتی و دوران تزلزل ارزش‌ها و اعتبارات انسانی مبدل می‌سازد و رسالت شاعرانه آنان را بسیار معتبر و محترم و با عزت جلوه می‌دهد و توفیق آنان را در نمایش بسیار موفق روحيات و رفتارها و منش‌ها و فراز و نشیب‌های تاریخی انسان، به نیکی بازگومی‌کند.

شاید به دلیل همین اشتراکات باشد که وزن غزلیات سعدی و حافظ و آهنگ دلپسند و موسیقی بیرونی شعر این دو بسیار شبیه یکدیگر است، در مقایسه‌ای که از لحاظ موسیقی بیرونی شعر سعدی و حافظ در ۱۰۰ غزل اول دیوان این دو شاعر انجام گرفت،

به این نتیجه رسیدیم که ۸۵٪ وزن‌های مورد توجه این دو شاعر، بسیار نزدیک به هم است و نکته جالب این است که تنها ۱۵٪ این اشعار را سعدی در وزن‌هایی سروده است که حافظ را در آن غزلی نیست.

هر دو بیشترین غزل را بر وزن مفاعلهن فاعلاتن مفاعلهن فع لن / فع لان / فاعلهن دارند، سعدی ۱۸ غزل و حافظ ۲۶ غزل:

اگر تو غافلی از حال دوستان یارا فراغت از تو میسر نمی‌شود ما را
(سعدی)

صلاح کار کجا و من خراب کجا؟ ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!!
(حافظ)

دومین وزن مورد علاقه این شاعران، فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلات / فع لن / فع لان و فعلن است که سعدی ۱۲ غزل و حافظ ۲۴ غزل در این وزن دارند:

پیش ما رسم شکستن نبود عهد وفا رالله الله تو فراموش مکن صحبت ما را
(سعدی)

رونق عهد شباب است دگر بستان را می‌رسد مژده گل بلبیل خوش الحان را
(حافظ)

سومین وزن مشترک این دو شاعر که سعدی ۱۰ غزل و حافظ ۱۷ غزل در آن دارد، بر وزن مفعول فاعلات مفاعیل فاعلهن می‌باشد.

مجنون عشق را دگر امروز حالت است کاسلام دین لیلی و باقی ضلالت است
(سعدی)

ساقی به نور باده بر افروز جام ما مطرب بگو که دور جهان شد به کام ما
(حافظ)

که نشان داده می‌شود حافظ توجهی به غزل ۱۰ بییتی به بالا ندارد.

از لحاظ ردیف و بی‌ردیف بودن غزل‌ها نیز این تحقیق نشان می‌دهد که سعدی دارای ۷۵ غزل مردّف است و حافظ ۸۲ غزل ردیف‌دار، ساخته است، اما آنچه در این مورد مهم است آن است که کلمات ردیف در غزلیات سعدی بسیار ساده‌تر از کلمات ردیف در غزل حافظ است. ردیف‌های سعدی کلماتی چون را، ما، است، اوست، هست، آموخت، انداخت و... است اما ردیف‌های غزل حافظ مشکل‌تر و طولانی‌تر است و کلماتی چون غریب، این‌همه نیست، غم مخور، می‌فرستمت، انداخت، سوخت، چه حالت است، خوش است و یاد باد است که مسلماً ردیف‌های غزل سعدی بسیار روان‌تر و ساده‌ترند در حالی که ردیف در غزل حافظ نموداری از هنرمندی و توانمندی شاعر در آخر بندی شعر و قدرت او در تلفیق کلمات و معانی است.

نکته مهم دیگر در کیفیت بهره‌گیری حافظ، از الگوهای سعدی‌وار است که با بررسی ۷۰ غزل حافظ که مرحوم انجوی آنها را به لحاظ وزن، قافیه، ردیف و معنا با غزل سعدی دارای همانندی‌هایی تشخیص داده‌اند، بدین نتیجه می‌رسیم که ۶۱ غزل حافظ در وزن، ۵۳ غزل حافظ در قافیه و ۴۲ غزل حافظ در ردیف با غزل‌های سعدی همخوانی دارند و در این میان ۲۷ غزل دارای ارتباط معنایی و مشابهت‌های کاملاً محسوس با غزل‌های سعدی هستند که در ۱۱ مورد حافظ به تضمین یا نقل تمام یا بخشی از شعر سعدی پرداخته است.

اگر بخواهیم تفاوت‌های شعر و آثار شاعرانه این دو بزرگوار را نیز مطرح کنیم باید نخست از تفاوت‌های ساختاری بر اساس روحيات و جهان‌بینی و علایق فردی و اجتماعی این دو سخن بگوییم.

سعدی مرد سفر و گشت و گذار است، روحیه‌ای برون‌گرا دارد، اهل مزاح و شوخی و طنز است، گاهی واعظ و منبرنشین و مجلس‌گوست و زمانی «آن چنان که افتد ودانی»، از عنفوان جوانی و شادمانی‌های آن سخن می‌راند. گاهی از غزل، قصیده، مثنوی و زمانی

از نثر دلنشین آهنگین سود می‌برد، گاهی اهل جدّ است و زمانی به شوخی و طنز می‌پردازد و در هر نوع سخنوری در ساده‌گویی و ساده‌نویسی یگانه عصر خویش است، اما حافظ دلزده و مغموم، در خود فرو می‌رود و یافته‌هایش را از جهان بیرون، درونی می‌کند. کم‌گویی، کم‌جوش و کم‌سخن است و هر حادثه‌ای را با تحلیلی ژرف‌نگرانه از سطح به عمق می‌کشاند و صورت ملموس و صحنه‌بیرونی حوادث و امور، یعنی قشر بیرونی و سطح عوام‌پسند حوادث او را ارضاء نمی‌کند. او غزل را، اصلی‌ترین قالب پیام‌ها و اندیشه‌هایش قرار می‌دهد و اگر گه‌گاه به مثنوی سرایی می‌پردازد، آن قدر کوتاه و فشرده سخن می‌گوید که تک بیت‌های غزلش را به خاطر می‌آورد. او حافظ قرآن است. موسیقی‌دان و اندیشه‌ورز است و عرفان‌رندانه و خاص وی با ساده‌نگری خوش باوری‌های ساده‌لوحانه، سازگار نیست. ظاهر اشیاء و امور سعدی را مفتون و مجذوب خود می‌کند و حافظ به تلاطم باطنی و چهره‌های نهفته در پس ظاهر، علاقه‌مند است و به همین دلیل دیرباور و مشکل‌پسند است. سعدی معتقد است که:

نه بر حکم شرع، آب خوردن خطاست و گر خون به فتوا بریزی رواست
اما حافظ به عمل زاهد و صوفی و مفتی و محتسب می‌نگرد و به این نتیجه می‌رسد که:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند
غزل سعدی، از عشق و مستی و شور و حال‌های عاشقانه برداشتی واقع‌نگرانه و ساده و روشن دارد و آیینۀ تمام‌نمای حالات عاشق و معشوق است و هیچ ابهام و پیچیدگی معنوی را بر نمی‌تابد. در حالی که غزل حافظ در هاله‌ای از ابهام، ابهام و چند سوگی لفظی و مضمون جریان می‌یابد و حالتی منشوری و درونی دارد که تفسیرپذیر و تأویل‌آمیز است و به همین جهت درک دنیای زمینی حافظ بسیار پیچیده و بغرنج می‌شود و حتی معشوق حافظ در میان عشق مادی، عرفان، تخیل چند جانبه، پیوسته چهره‌ای متفاوت به خود می‌گیرد. اگر معشوق سعدی آسمانی باشد، در دست سعدی زمینی

می‌شود و معشوق حافظ حتی اگر زمینی باشد، آسمانی جلوه می‌کند. در آغاز غزل مشهور «زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست» معشوقی زمینی رامی‌بینیم اما به تدریج این معشوق با اوجی عرفانی آسمانی می‌شود:

هرچه او ریخت به پیمانہ ما نوشیدیم خواه از خمر بهشت و اگر از بادۀ مست
 عارفی را که چنین بادہ شبگیر دهند کافر عشق بود گر نشود بادہ پرست
 به طور کلی، در یک خلاصه‌گویی برآمده از نمونه‌ها و موارد بسیار، می‌توان روحیات متفاوت سعدی را با حافظ به شرح زیر بیان کرد:

۱. بینش‌های شخصی سعدی با حافظ متفاوت است. سعدی لایه‌های بیرونی و قشر ملموس وقایع و امور را می‌بیند و آن را ملاک داوری‌های خویش قرار می‌دهد و حافظ لایه‌های درونی و نهفته در سایه روشن‌های آن‌ها را.

۲. سعدی بی‌آن که عیبی بر او باشد، رسایی و روشنی را می‌پسندد و حافظ ابهام و غبارآلودی‌ها را دوست دارد و تشدید می‌کند تا فهم و جستجوی خوانندگان را به درک نهان آشفته جهان وادار سازد. حافظ بانفی ظاهربینی و سطحی‌نگری ژرفاهای جامعه را می‌کاود و می‌شکافد در حالی که سعدی ظاهر امور را وسیله شناخت حقیقت قرار می‌دهد.

۳. سعدی با دیدی خوش بینانه به زندگی می‌نگرد ولی حافظ سختگیرانه پرسش‌گری می‌کند و دیرپسنداست.

۴. شعر سعدی نماینده احساسی زلال و زبانی شفاف و نوعی رمانتیسم زیباپسند و مجذوبانه است که ناخودآگاه شاعر را به بهترین صورتی منعکس می‌کند ولی شعر حافظ با نمادگرایی خاص و ابهام‌ها و پیچیدگی‌های هنرمندانه‌اش، به نوعی سمبولیسم هوشیارانه می‌انجامد که تأثیری ممتد و همه‌سویه را در خواننده ایجاد می‌کند.

۵. شعر، تنها وسیله تأثیرگذاری سعدی نیست، اما ابزار منحصر به فرد بیان ذهنیت حافظ است و به همین جهت سعدی با انعطاف‌پذیری خاص خود می‌تواند با زبان‌ها و بیان‌های مختلف در دل‌ها نفوذ کند و به همین دلیل می‌توان شخصیت او را تجزیه‌پذیر

کرد و سعدی غزلیات را از سعدی گلستان و بوستان و مدایح و هزلیات از هم جدا ساخت، در حالی که سخن حافظ ترکیب مظاهر مختلف یک شخصیت جامع را بازگو می‌کند که مجموعاً می‌توان آن را در واژه «رند» خلاصه کرد.

۶. غزل سعدی ضرب‌آهنگ عشق است و غرق در احساس و عاطفه‌هاست و از این دیدگاه بسیار تأثیرگذارتر از شعر حافظ است، اما در غزل حافظ، ضرب‌آهنگ زندگی روشنفکرانه و خردمندانه شاعر پرسش برانگیز و پرتردید است.

۷. غزل سعدی اعترافی است و سعدی با صراحت و روشنی و بی‌توجه به پسند این و آن، به افشای هیجان‌های درونی خویش می‌پردازد و به همین جهت هیچ چیز را پنهان نمی‌کند و همین امر منشاء قصه‌ها و داستان‌ها و حکایات گوناگون درباره سعدی می‌شود در حالی که شعر حافظ، اعتراضی است و حافظ با خویشتنداری رندانه، شعری آگاهانه و اعتراضی و موقر را عرضه می‌دارد که بر آن است تا عالمی دیگر بسازد و آدمیانی دیگر خلق کند. او می‌شکند تا بسازد اما سعدی می‌سازد تا بشکند.

۸. سعدی در شعر و نثر خویش چهره خیرخواه انسان و معلم دلسوز بشریت را دارد که می‌کوشد هیچ نکته‌ای را در جهت سعادت انسان ناگفته نگذارد و طبعاً قهرمانان شعر سعدی می‌توانند همگان باشند، در حالی که حافظ تصویر پردازان نکته‌های خاص و شخصیت‌های ویژه زندگی است و به همین دلیل حافظ نیز چون فردوسی، چهره‌های مشخص خوب یا بد را مطرح می‌کند، قهرمانانی که می‌خواهند رندانه چرخ را که برخلاف میل آنان می‌گردد، بر هم زنند.

۹. شعر سعدی بر آن است تا بذر یقین را در دل‌ها بکارد، در حالی که شعر حافظ تردید آفرین و سؤال برانگیز است. روح ما، در برابر شعر سعدی، تسلیم و در برابر منطق استوار شیخ، اهل تمکین است در حالی که حافظ ما را به ناباوری، اندیشیدن، جستجو و درک ضرورت تغییر، وادار می‌کند.

۱۰. سعدی راه رستگاری را در زندگی از طریق تجربه‌های مختلف و طرح یافته‌های آموزنده می‌پیماید، اما حافظ هر حادثه‌ای را مستقل و غیرقابل انطباق با موارد تمثیلی می‌شناسد و به همین دلیل خواننده شعر خود را بر سر دو راهی انتخاب قرار می‌دهد.
۱۱. شعر سعدی در ارتباط عمودی سخن به کلیت می‌رسد، اما شعر حافظ در پیوند افقی هر بیت به کمال دست می‌یابد و در کل دیوان او شکل می‌گیرد. به همین دلیل هر غزل سعدی نمودار یک تجربه کلی از دیدگاه‌های مختلف است اما هر غزل حافظ حاصل مجموعه‌ای از تجربه‌های متفاوت از زندگی است که برآمده از ابیات افقی شعر حافظ، ولی مجموعه‌ای از تفکرات سازمان یافته حافظ در کل دیوان اوست.
۱۲. غزلیات سعدی را می‌توان به غزلیات فراقی و وصالی تقسیم کرد و فراقیات سعدی سوزناک‌تر و پرتأثیرتر از وصالیات اوست در حالی که غزل حافظ را می‌توان به سه نوع غزلیات رندانه و قلندری، عاشقانه و عرفانی تقسیم کرد که تنها غزلیات عاشقانه وی با شیوه و روش‌های غزل‌سرایی سعدی شباهت دارد.
۱۳. هانری ماسه سخن سعدی را واجد دو صفت عمده می‌داند: نخست این که سعدی اهل اعتدال و میانه‌روی است و دیگر آن که مدارا و مماشیات و تسامح را می‌پسندند و این از جمله لوازم طبع خندان و لحن‌پر عطوفت اوست در حالی که اگر صفت اول در سعدی به لحاظ لفظی درست باشد، کلام حافظ در تسامح و مدارا و مماشیات، اوج روح سلامت طلبی و آشتی‌جویی ایرانی است.
۱۴. در شعر و غزل حافظ اراده معطوف به آزادی در همه جا دیده می‌شود اما در سعدی، اراده معطوف به قدرت و بازتاب نوعی اصطکاک یا ارتباط یا تأثیرپذیری از قدرت، محور قرار می‌گیرد که گاهی معشوق نیز به صورت قدرتی لطیف!! عرض وجود می‌کند.
۱۵. مرحوم محمدعلی فروغی در مقایسه‌ای اجمالی بین سعدی و حافظ می‌گوید:

«... بعضی قراین و علایم دلالت دارد که خواجه حافظ مدرّس بوده و مجلس درس و مکتب داشته است و در اشعارش هم افادات علمی و حکمتی بیشتر دیده می‌شود و از آثار شیخ چنین برمی‌آید که بیشتر جنبه زهد و قدس و موعظه و ارشاد داشته است اما... در هر صورت هیچ‌یک از این دو، از جهت علم و فضل منظور نظر نیستند و منظور فصاحت و بلاغت و لطف سخن آنهاست»^۱. آثار شیخ سعدی از حیث کمیت و تنوع بسی بیش از خواجه است. شیخ گذشته از شعر در نثر هم در درجه اول است و کتاب گلستان داغ دل هر گوینده است اما از خواجه نثری باقی نمانده است. در شعر هم که نظر کنیم، خواجه فقط غزل سروده است و قصاید و مثنویانش کمّاً و کیفاً، چندان اهمیتی ندارد، اما شیخ بوستانش از شاهکارهای بی‌نظیر دنیاست. قصایدش از نفیس‌ترین آثار ادبی است و همین که مقلّد کسی نشده مزیت اوست. (به این جهت که از نظر سبک به شیوه عنصری و انوری و امثال آنهاست).

غزل‌های شیخ، در فصاحت و سلامت و روانی و شیرینی چنان است که هیچ گوینده‌ای به پایه او نمی‌رسد و تعداد آن هم بیش از غزل‌های خواجه است بنابراین اگر این ملاحظات را در نظر بگیریم مقام شیخ سعدی بالاتر می‌شود، خاصه که زماناً هم بر خواجه مقدم است و البته حافظ از او اقتباس و استفاده بسیاری کرده و این که سعدی بزرگ‌ترین استاد سخن است که کلام در دست او مانند موم بوده که به هر شکل می‌خواستند درمی‌آورده است و به علاوه کسی نه در موعظه به گردش می‌رسد و نه در بیان احوال عشق و در زبان فارسی هیچ‌کس عشق را مانند شیخ درک نکرده و به بیان نیاروده است، اما در کلام حافظ هم مزایایی است که منحصر به خود اوست. وسعت ذهنش، بلندی نظرش، شرح صدرش، علو همتش، بزرگی روحش، مضامین و معانی بلندش، حکمت و عرفان دلپسندش، تسلی بخشی‌اش، امیدوار سازی‌اش، لطافت و عذوبت بیانش، حسن مناسبتی که در الفاظ و معانی رعایت می‌کرد، زبردستی که در

صنعت بی تکلف به خرج می‌دهد و به فرموده‌شیرین سعدی: محامد تو چه گویم که ماورای صفاتی ... ۲».

سعدی بیشتر از مخاطبه لذت می‌برد و معشوق را وصف می‌کند و حضور و حال و ظاهر او را به تصویر می‌کشد.

۱۶. شعر سعدی البته به حرکت محیط سیال زندگی وی مرتبط است و نیز زاده سفرها و محیط‌های ناآبیت و زمان‌های ممتدی است که سعدی در تأمل‌های خویش در طی راه‌های طولانی داشته است و بازتاب طبع سفرپسند او و زندگی وی در حرکت و محیط‌های بیگانه و ناآشناست، در حالی که توقف طولانی و درازمدت حافظ در شیراز، برای او زمان و مکانی بالنسبه ثابت را فراهم می‌آورد که تفکرات و خصلت‌های هوشمندانه و خردورزانه عمیق وی را تقویت کند و کارهای وی را از خصلت‌های اندیشمندانه برخوردار سازد. بنابراین شعر غنایی سعدی شعر حرکت و پویایی، تنوع و پیوستگی است در حالی که غنای شعر حافظ از تعمق و نقب‌زدن به جهان درون در محیطی ثابت سرچشمه می‌گیرد و به کشف درونمایه‌های کمتر دیده شده یا مورد غفلت قرار گرفته منتهی می‌شود و کلام حافظ را از بیان هنرمندانه و صبورانه برخوردار می‌سازد.

پی‌نوشت:

۱. مقالات فروغی، نکاء الملک، ص ۲۵۲.

۲. همان، ص ۲۵۳ و ۲۵۴.